

عهد اُست از دیدگاه قرآن کریم و روایات معصومین (ع)

مهدی ممتحن*

اختر سلطانی**

مریم خسروانی***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۳/۲۵

چکیده

درباره‌ی عهدی که خدا با بندگان خود بسته نظرات مختلفی وجود دارد. روایات معصومین علیهم‌السلام، «عهد اُست» را تأیید کرده؛ همچنین خروج ذریه‌ی آدم در عالم ذر و گرفتن پیمان از آنان توسط خداوند بر ربوبیت و نبوت و امامت مشخص شده است؛ حتی مکان آن در روایت نیز معین شده است. با اتکا به روایات متواتر و محکم به عنوان مسلمان تابع شریعت، هیچ شکی در صحت و اصالت عهد اُست وجود ندارد؛ اما گروهی بر این عقیده‌اند که آیه‌ی اُست، جنبه‌ی تمثیل دارد. گروهی دیگر نیز قائل به اخذ پیمان از ارواح بشر در عالم مثال (عالم ذر) هستند. این مقاله به معنای واژگانی و اصطلاحی عهد، آیات و روایات مربوط به آن و بررسی و تحلیل دلایل هر دو گروه می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، عهد اُست، میثاق، آیات و روایات، ارواح بشر.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد جیرفت، جیرفت، ایران. Dr.momtahn@gmail.com

** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، ایلام، ایران.

*** عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اسلام‌آباد، اسلام‌آباد، ایران.

معنای لغوی و اصطلاحی عهد

لغویان عهد را به این معانی تعریف کرده‌اند: العهدُ یعنی وصیت و امر، و زمانی که گفته می‌شود «عَهْدَ اللَّهِ يَعْهَدُ»؛ عهد با خدا، عهد می‌کند (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۱۲). قول خداوند تعالی که می‌فرماید:

«عَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ». (بقره/۱۲۵)؛ «به ابراهیم وصیت و امر کردیم»

و یا در جایی دیگر می‌فرماید:

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ» (طه/۱۱۵)؛ «به آدم امر کردیم که به درخت نزدیک

نشود».

«عهد» به معنای «نگهداری و مراعات پی در پی در چیزی» آمده است و پیمان را از آن جهت عهد می‌گویند که مراعات آن لازم و به معنای توصیه و امر است. آمدن کلمه «عهد» به خاطر لازم‌الحفظ بودن آن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۹۱). همچنین «عهد» به معنای «تقدّم، وفا و اطمینان» آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳: ۳۱۲).

اما در اصطلاح فقهای امامیه کلمه «عهد» را مترادف با کلمه «تعهد» دانسته و می‌گویند: «عهد» عبارت است از قرار به طور مطلق؛ خواه این قرار معاملاتی باشد، خواه قلبی باشد. خواه این عهد تشریعی باشد (مانند تکالیف الهیه) یا غیر تشریعی.

عهد شرعی عبارت است از پیمانی که بنده با خدای خود به منظور انجام یا ترک عملی می‌بندد و صیغه آن عبارت است از «عَاهَدْتُ اللَّهَ» و «عَلَّيَّ عَهْدُ اللَّهِ». در واقع عهد شرعی بدین گونه است که انسان بر خود تکلیفی می‌نهد. اما وجوب ادای آن امری است که از جانب خداوند بر انسان تکلیف شده است. «أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ» (نحل/۹۱). عهد و مشتقات آن ۴۶ بار در قرآن به کار رفته است و در هر مورد به نوعی لازم‌المراعات بودن آن مشخص شده است (حاج سیدجواد، خرمشاهی و فانی، ۱۳۸۰، ج ۱۱: ۵۱۹).

انواع عهد تقسیمات گسترده‌ای دارد؛ اما مراد ما در این مقاله، عهد و پیمان با خداوند (عهدالله) و عهد و پیمان با رهبران الهی است.

عهد الله (عهد با خداوند)

همان عهدی که خداوند با تمام بندگان خود بسته است به این که آنچه را تکلیف می کند اطاعت کنند. خداوند درباره این عهد می فرماید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (یس/۶۰): «ای آدمیان، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید».

پس اگر بنده ای اوامر و نواهی خدا را عمل نکند و خدا را در آن نافرمانی کند، عهد خدا را شکسته و شیطان را پرستش کرده است (حاج سیدجوادی، خرمشاهی و فانی، ۱۳۸۰، ج ۱۱: ۵۱۹).

درباره معانی لغوی «آلت» باید گفت که از نظر لغوی مرکب است از همزه استفهام (أ) به معنای آیا و لست متکلم وحده از لیس به معنای نیستم و بر روی هم رفته به معنای آیا نیستم است. اما در اصطلاح این واژه در زبان عربی و فارسی به روزی گفته می شود که خداوند از فرزندان آدم پیمان بر ربوبیت خود گرفت. تعبیر «روز آلت» یا «عهد آلت» بیانگر آن پیمان است و از جمله ترکیباتی است که در نظم و نثر عرفانی به کار می رود (دهخدا، بی تا: ۴۴۱). این اصطلاح بی گمان از قرآن گرفته شده و تنها یک بار در قرآن آمده است (حاج سیدجوادی، خرمشاهی و فانی، ۱۳۸۰، ج ۱۱: ۵۱۹).

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف/۱۷۲): «پروردگار تو از پشت فرزندان آدم نسل ها را بیرون آورد و آن ها را بر خویشتن گواه ساخت. آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری گواهی می دهیم تا در روز قیامت نگویید ما از این غافلان بودیم».

حضرت علی (ع)، در خطبه ۳۴ «نهج البلاغه» می فرماید:

«خدای تعالی پیامبران خود را در میان مردم برانگیخت و ایشان را پی در پی فرستاد تا عهد و پیمان خدا را بطلبد و نعمت فراموش شده (توحید فطری) را به یادشان آورد و از راه تبلیغ با ایشان گفت و گو کنند» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۳۴).

بر اساس این بخش از سخن اعجاز گونه آن حضرت، خداوند را بر بندگان خویش عهد و میثاقی است که از اعماق فطرت و عقل و وجدان آدمی می‌جوشد. قبل از آن که پیامبران مبعوث شوند و مردم را به خداپرستی و تسلیم و عبودیت فرا خوانند، این عهد و پیمان از توحید تا معاد و از تعبّد و تسلیم تا اخلاق و عمل و از احکام فردی تا مقرّرات اجتماعی و خلاصه دین را با تمام محتوایش شامل می‌شود.

انسان‌ها اگر بخواهند گام در راه درست بردارند باید این عهد و پیمان را که به گونه‌ای فطری با خدا بسته‌اند به یاد آورند و به یاد آوردن آن نیز این است که فطرت را به رنگ و بوی دنیا آغشته نسازند (حجّازی، ۱۳۶۳: ۱۴۱).

عهد و پیمان با رهبران الهی

از آنجا که پیامبران خدا، خلیفه و نمایندگان او در زمین هستند، میثاق با آنان، میثاق با خداست. بدیهی است که مسأله رهبری انسان‌ها با رفتن پیامبران خاتمه نمی‌پذیرد؛ چه از آن رو که عهد انسان با خدا عهدی نیست که به زمان و مکان خاص محدود شود. بنابراین وجود رهبران صادق و صالح و الهی به منظور تحکیم این عهد و میثاق اصلی مسلم و غیرقابل انکار است.

علی (علیه السلام)، که خود بارزترین چهره امامت و رهبری پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، است در بیان این مسؤولیت و عهد الهی با رهبران، در «نهج البلاغه» چنین می‌فرماید:

«آگاه باشید سوگند به خدایی که میان دانه را شکافت و انسان را خلق کرد. اگر آن جمعیت بسیار حاضر نمی‌شدند (برابر بیعت با من) و دست یاری نمی‌دادند که حجت تمام شود و نبود عهدی که خدای تعالی از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم (از ظلم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم که این دنیای شما نزد من خوارتر از عطسه بز است» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ۵۳).

حضرت علی (علیه السلام)، در این سخن تأکید بر عهد و میثاقی دارد که خداوند از عالمان گرفته

و آنان را مکلف ساخته که شاهد تبعیض و بی عدالتی و شکم خوارگی ستمگران و گرسنگی و فقر محرومان ستم کشیده نباشند.

تفسیر آیه آلت

در بیان تفسیر آیه آلت دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. نگارنده با تلفیق این دو دیدگاه به بررسی این موضوع پرداخته است. ابتدا دیدگاه ظاهری از دیدگاه مفسرین و روایات معصومین (ع)، را مورد بررسی قرار می دهیم، بعد دیدگاه باطنی را بررسی قرار می کنیم.

دیدگاه ظاهری

۱. عالم ذر و چگونگی اخذ میثاق

این آیه پیرامون پیمان هایی که با عقول مردم بسته شده بحث می کند و علمای خاص و عام پیرامون معنای این آیه نظرات مختلفی داده اند که یکی از آن ها عبارت است از این که: «خداوند ذریه آدم را به صورت ذرات از صلبش بیرون آورد و آن ها را به آدم نشان داد و فرمود: من از ذریه تو پیمان می گیرم که مرا بپرستند و برایم شریک قرار ندهند و روزی آن ها با من باشد. سپس به آن ها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله شهادت می دهیم که خدای ما هستی؛ پس آن ها را به صلب آدم برگرداند و مردم همگی در صلب آدم محبوس شدند خداوند تدریجاً آن ها را بیرون می آورد. کسانی که بر اسلام پایدار بمانند تابع فطرت نخستین هستند و کسانی که کافر شوند فطرت نخستین را ترک کرده اند» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱۰: ۱۰۷).

جماعتی از مفسران سلف و اصحاب حدیث در مورد این آیه گفته اند که:

«خدای تعالی پشت آدم را از جانب راست مالید و فرزندان او به صورت ذره و مورچه خرد از آنجا بیرون آمدند. آن هم مانند مروارید سپید و به ایشان فرمود: شما به رحمت من در بهشت داخل می شوید. آنگاه از جانب چپ،

پشت او را مالید و فرزندانی سیاه از آن بیرون آورد و گفت: به دوزخ می‌روید. سپس به ایشان خطاب کرد که جز من خدایی نیست و من خدای شما هستم. به من شرک می‌آورید و من پیامبرانی را خواهم فرستاد تا عهد من را به یاد شما آورند و برای شما کتاب‌ها خواهم فرستاد. ایشان گفتند: گواهی می‌دهیم که تو خداوند و آفریدگار ما هستی. خدای تعالی این عهد را از آنان گرفت و آنگاه آجال و ارزاق و مصائب آن‌ها را نوشت. آنگاه آدم در آن‌ها نگریست و آن‌ها را مختلف الاشکال و الوان و متفاوت‌الصور دید. بعضی نکو، برخی زشت، برخی کوتاه، برخی بلند. عرض کرد: خدایا، چرا آنان را مساوی نیافریدی؟ خداوند فرمود: به خاطر این که زیاد شکر مرا به جای آورند، و پیامبران در میان آن‌ها چراغ‌های درخشانی بودند و در واقع قول خدای تعالی که می‌فرماید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» تقریری است با عقلا و کاملان و منظور از عالم ذر همین است» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۹/۵).

اخذ میثاق بعد از خلق آدم و قبل از دخول او به بهشت اتفاق افتاد است و جمعی از مفسران به این مطلب عقیده دارند (کاشانی، ۱۳۳۶: ۳/۱۹).

دیدگاه روایی در مورد آیه أَلَسْتُ

زراره می‌گوید:

«فردی از امام باقر (ع) درباره این سخن خداوند پرسید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ»، امام در حالی که پدرشان می‌شنیدند، فرمود: پدرم به من فرموده است: خداوند مشتی از خاکی که آدم را از آن آفریده بود برداشت. آنگاه آب فرات را بر آن ریخت و چهل بامداد آن را رها کرد. آنگاه آب نمکین تلخی بر آن پاشید و چهل بامداد رهایش کرد و چون آن گل خمیر شد، آن را برگرفت و به سختی کوبید تا ذره‌هایی از راست و چپش بیرون آمدند. آنگاه به همگی فرمان داد تا به دوزخ و اصحاب یمین به آن درآمدند و بر آنان سرد و سلامت

شد؛ ولی اصحاب شمال از داخل شدن آن خودداری کردند. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آنان جواب آری دادند» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۹). ابوبصیر از امام صادق علیه السلام، روایت می‌کند که:

«به امام عرض کردم: آنان (آدمیزادگان) چگونه به خداوند پاسخ دادند در حالی که ذره بودند؟ امام فرمود: خداوند چیزی در آنان نهاد تا وقتی از آنان می‌پرسد پاسخ دهند و مقصودش میثاق بود» (همان: ۶۰۷)

زراره از امام باقر علیه السلام، روایت می‌کند که:

«از امام درباره این سخن خدا پرسیدم «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ»، امام فرمود: از پشت آدم نسلش را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان همچون ذره‌هایی بیرون آمدند. سپس خداوند خود را به آنان شناساند و اگر چنین نبود کسی پروردگارش را نمی‌شناخت و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمودند: هر نوزادی بر این آفرینش به دنیا می‌آید؛ یعنی معرفت این که خداوند آفریدگار اوست» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵/۹۱).

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام، درباره «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» سؤال کرد که:

«آیا مردم بلی را با زبان گفتند؟ امام فرمود: بله و با قلب هم گفتند. گفتم: در آن روز با چه زبان و قلبی پاسخ دادند؟ امام فرمود: پروردگار در آنها وسیله گفتن را فراهم کرد» (بحرانی، ۱۴۱۵: ۲/۶۱۳).

اولین مخلوقات خداوند از دیدگاه روایات معصومین علیهم السلام

بر طبق روایات مختلف، اولین مخلوقات خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله، و اهل بیت او هستند. چنانچه شیخ صدوق از امیرالمؤمنین علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

«یا علی، اگر ما نبودیم، خداوند نه آدم و نه حوا را خلق نمی‌کرد. اگر ما نبودیم، نه بهشت و نه جهنم و نه آسمان و نه زمین خلق نمی‌شد. اول

مخلوقی که خدا خلق کرد، ما بودیم و بعد از ما، ملائکه را خلق کرد» (شیخ صدوق، بی تا: ۵).

جابر از رسول خدا ﷺ، سؤال می کند:

«اولین خلقت خداوند متعال چیست؟ حضرت می فرماید: نور نبی تو ای جابر، خداوند آن را خلق کرد. سپس هر چیزی را از آن خلق کرد» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵/۲۴).

گرفتن عهد بر ربوبیت ولایت

در تفاسیر و کتب روایی مختلف آمده است که عهدهی را که خداوند با بندگان خود بست، عهد بر پذیرش ربوبیت او توسط بندگان بود و این که جز او کسی را خالق، مالک و مدبر خود نداند.

در روایات مختلف آمده است که عهد خدا در روز اُلسَت با بندگان هم عهد بر ربوبیت خداوند بود و هم عهد بر ولایت انبیا و اوصیا.

جمران از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمودند:

«همانا خداوند زمانی که آفریدگان را آفرید، آبی گوارا و نمکین و تلخ نیز آفرید و هر دو را به هم درآمیخت. آنگاه گلی از روی زمین برداشت و به سختی کوبید. سپس به اصحاب یمین که ذره هایی جنبیده شده بودند، فرمود: به سلامت در بهشت داخل شوید و به اصحاب شمال فرمود: به دوزخ بروید. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. پس از آن از پیامبران پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما و محمد فرستاده ام و علی امیرمؤمنان نیست؟ گفتند: آری. پس پیامبری را بر ایشان ثابت کرد و از پیامبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگارتان هستم و محمد فرستاده ام و علی امیرمؤمنان و جانشینان پس از او صاحبان امر و گنجوران دانشم هستند و با مهدی است که دینم را یاری می کنم و دولت را آشکار و از

دشمنانم انتقام می گیرم. آنان گفتند: پروردگارا، ما اقرار کرده، به آن شهادت می دهیم» (کلینی، ۱۳۶۵: ۳/۱۹).

داوود رقی از امام صادق علیه السلام، روایت می کند که فرمودند:

«زمانی که خداوند خلق را آفرید به بنی آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله، و ائمه اقرار کنید. آنان گفتند: خدایا، اقرار کردیم. سپس به ملائکه فرمود: شاهد باشید و ملائکه گفتند: شاهدیم. در ادامه امام فرمود: ای داوود، ولایت ما در میثاق بر ایشان تأکید شده است» (عروسی، ۱۴۱۵: ۹۲/۲).

جابر از امام باقر علیه السلام، روایت می کند که فرمود:

«ای جابر، اگر جاهلان می دانستند که چگونه علی علیه السلام، امیرالمؤمنین نامیده شد، حق او را انکار نمی کردند. به امام عرض کردم: چرا امیرالمؤمنین نامیده شد؟ امام علیه السلام، این قول خدای تعالی را بیان کرد: «وَإِذَا خَذَرْتُكَ . . . أَلَسْتُ بِرَبِّكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۷۵).

ابی بصیر از امام باقر علیه السلام، روایت می کند:

«در باره این قول خدای تعالی که فرمود: «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرَنَّهُ...» خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که به دنیا بازگردد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، و امیر مؤمنان علیه السلام، را یاری کند» (قمی، ۱۳۶۷: ۱۴۹).

معاویه بن ثعلب می گوید:

«به ابوذر غفاری گفتم: مرا سفارشی کن. ابوذر گفت: تو را سفارش می کنم به امیر مؤمنان علیه السلام. به ابوذر گفتم: منظورت عثمان است؟ گفت: خیر. امیرمؤمنان حق علی علیه السلام، است؛ زیرا خداوند او را به این نام نامیده است و بر ذریه آدم در حالی که ذره بودند، امر کرده است که به ولایت او اقرار کنند و ذریه نیز اقرار کرده اند» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹: ۶۸۸).

حدیفه یمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله، روایت می کند که فرمود:

«اگر مردم می دانستند کجا علی امیرالمؤمنین نامیده شد، فضل او را انکار

نمی کردند. او امیرالمؤمنین نامیده شد در حالی که آدم بین روح و جسد بود. سپس خدای تعالی فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» و بعد فرمود: محمد نبی شما و علی ولی شما و امیر شماست (بروجردی، ۱۳۴۱: ۴۸۲/۲).

عبدالکریم بن هلال از اسلم مکی از ابوالطفیل نقل می کند که گفته است: «خود شنیدم که علی (ع)، می فرمود: اگر بینی مؤمنی را با شمشیر بزنم مرا دشمن نمی دارد و اگر بر منافق زر و سیم نثار کنم مرا دوست نمی دارد؛ خداوند میثاق مؤمنان را به محبت من و میثاق دشمنان را به کینه توزی با من گرفته است و هیچ مؤمنی به من کینه ندارد و هیچ منافقی مرا دوست ندارد. من و شیعیانم در عهد و میثاق خداییم تا روز قیامت، نه بر ما کسی افزوده می شود و نه از ما کسی کاسته می شود» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۲۵۱/۲).

زمان گرفتن عهد اَلَسْتُ از دیدگاه روایات معصومین (ع)، در این که عهد خداوند با مخلوقات در چه زمانی اتفاق افتاده است روایات مختلفی وارد شده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

معلى بن خنيس از امام صادق (ع)، روايت می کند که:

«در روز نوروز بر امام وارد شدم. پس گفت: ای معلى، آیا این روز را می شناسی؟ گفتم: نه. فرمود: این روز، روزی است که عجم آن را بزرگ می شمارند و در آن به یکدیگر تبریک می گویند. سپس فرمود: ای معلى، این روز، روزی است که خداوند در آن میثاق را از بندگان بر عبودیتش گرفت و این که به او شرک نورزند و نیز برای رسولانش به نبوت و برای حجج و اولیایش به ولایت میثاق گرفت. روزی که در آن کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت و روزی که در آن ابراهیم بت ها را شکست. روزی که علی بر دوش پیامبر (ص)، قرار گرفت و بت های قریش را از بیت الحرام نابود کرد» (حرّ عاملى، ۱۴۰۹: ۱۷۳/۸).

ابی حمزه از امام باقر علیه السلام، روایت می کند که:

«مردی به امام عرض کرد: چرا روز جمعه را جمعه می نامیده اند؟ امام فرمود: خدای عزوجل در جمعه خلقتش را جمع کرد به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله، و وصی او در میثاق» (عروسی، ۱۴۱۵: ۹۷/۲).

مکان گرفتن عهد آلت از دیدگاه روایات معصومین علیهم السلام، و دیدگاه مفسران در این مورد در کتاب «فروع کافی»، حدیث طولانی از امام صادق علیه السلام، نقل شده است که می فرمایند: «خدای تعالی در رکنی که بالفعل حجرالاسود در آنجا مثبت است، عهد گرفت از برای خود به ربوبیت و از برای محمد صلی الله علیه و آله، به نبوت و از برای علی علیه السلام، به وصایت و امامت و اولین کسی که مسارعت به اقرار کرد همین حجرالاسود بود که نزد خدای تعالی بزرگترین فرشتگان بود به واسطه زیادتی محبتی که به محمد و آل محمد داشت» (کلینی، بی تا: ۱۸۴/۴).

زراره از امام باقر علیه السلام، روایت می کند که:

«خدای تعالی پیمان خلاق را در زمین نعمان که مراد از آن عرفه است، گرفت» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۵/۳).

در محل اخذ پیمان اختلاف است. برخی گفته اند در بطن نعمان بود که وادی است در عرفات؛ برخی گفته اند: در دهن بود از سرزمین هند و آن جایی است که آدم از آسمان بدانجا فرود آمد. برخی نیز گفته اند: در میان مکه و طائف بود و برخی نیز بر این عقیده اند که در آسمانها اتفاق افتاده است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۹/۵).

جمعی از مفسران بر این عقیده اند که میثاق بعد از خلق آدم و قبل از ورود به بهشت اتفاق افتاده است.

اولین اقرارکننده به عهد خدا:

روایات مختلفی وجود دارد که اولین کسانی که به ندای «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» خداوند پاسخ لبیک دادند، پیامبر صلی الله علیه و آله، و ائمه معصومین علیهم السلام، بودند.

صالح سهل از امام صادق (ع)، روایت می کند که:

«یکی از قریشیان به رسول خدا (ص) عرض کرد: به چه سبب بر پیامبران پیش افتادی در حالی که تو در پایان و انجام آن‌ها برانگیخته شده‌ای؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آورد و وقتی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت و آنان را به خودشان گواه گرفت که آیا پروردگارتان نیستیم؟ نخستین پیامبری که پاسخ داد، من بودم. پس من به سبب اقرار به خدای عزتمند از آنان پیشی گرفتم» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۵/۳).

داوود رقی از امام صادق (ع)، روایت می کند که فرمودند:

«زمانی که خداوند خلق را آفرید و به آن‌ها گفت: چه کسی پروردگار شماست؟ پس اول کسی که اعتراف کرد، رسول خدا (ص)، و امیرالمؤمنین ائمه (ع)، بودند که گفتند: تو پروردگار مایی. پس به ایشان علم و دین داد و سپس به ملائکه گفت: اینان حاملان دین و علم من هستند و امینان من در میان خلقتند. (عروسی، ۱۴۱۵: ۹۲/۲).

علت اخذ میثاق از مخلوقات:

خداوند متعال در قسمت پایانی آیه ۱۷۲ سوره اعراف می فرماید:

«أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»

و در آیه بعد از آن می فرماید:

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»؛ «تا این که در روز قیامت نگویید ما از این غافلان بودیم و یا نگویید پیش از ما نیاکانمان مشرک بودند و ما هم فرزندانمان بودیم بعد از آن‌ها؛ آیا ما را به کردار باطل گرایان هلاک خواهی کرد؟».

این دو آیه غرض از اخذ میثاق و استشهداد را بیان می کند و دو حجتی را که ممکن است بندگان بر آن‌ها احتجاج کنند باطل می کند و می فهماند که اگر این اخذ و استشهداد از بندگان

بر ربوبیت نبود، بندگان می‌توانستند روز قیامت به یکی از آن دو تمسک کنند و حجتی را که خداوند علیه شرک ایشان اقامه می‌کند و به استشهاد آن مشرکین را محکوم به آتش می‌سازد، دفع کنند (شیخ مفید، ۱۴۲۴: ۲۸۳/۱۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴/۴۷۶).

کلمه «تقولوا» تقدیرش «کراههً أن تقولوا» است و این اشاره به ربوبیت خداست؛ یعنی این اخذ میثاق به دو علت بود: اول آن که مبادا روز قیامت بگویند ما از ربوبیت تو غافل بودیم و در مشرک بودن گناهی نداریم. دوم آن که «أوتقولوا»، راجع به عمومی بودن میثاق است؛ یعنی اگر از گروهی که پدران باشند میثاق می‌گرفتیم و از گروهی نه، آن وقت پدران در صورت عدم اعتنا به میثاق و مشرک بودن، مستحق عذاب می‌شدند. اما فرزندان آن‌ها حق داشتند که بگویند خدایا از ما میثاق نگرفته بودی. ما بی‌آن که چیزی بدانیم از پدرانمان، که اهل باطل بودند، تقلید کردیم. چرا ما را به گناه آنان عذاب می‌کنی؟ در اینجا باید دو مسأله را مورد نظر داشت و آن این که در اثر اهمیت مطلب در ذیل آیه قبلی و این آیه، صورت کلام از خطاب به رسول خدا ﷺ، به مردم برگشته است و دیگر آن که این استشهاد حجت خداوند را بر مردم تمام کرده و مراد از این آیه شریفه جریان فطرت است (قرشی، ۱۳۷۷: ۴/۴۲).

عذر مشرکان مبنی بر شرک خود در این عالم در مقابل انبیا، نه در این دنیا و نه در آخرت از جهاتی مورد قبول نیست: اول این که خداوند به شما عقل و شعور داده و براهین عقلیه بر توحید بسیار است و فعل آبا از شما سلب اختیار نمی‌کند. چرا در امور دنیوی از معاشرات و معاملاتی که فعل آبابی شما و برخلاف سلیقه شما بوده متابعت نکردید و برخلاف آن عمل کردید؟ دوم این که در باب اصول دین و عقاید، تقلید جایز نیست؛ حتی از دانشمندان بزرگ! چه رسد از عوام جهال مثل آبا شما؛ بلکه باید از روی برهان و دلیل و منطق یقین پیدا کرد. سوم این که انبیا ما به معجزات با براهین قاطع امر توحید را به شما رسانده‌اند و شما آن را که از بزرگ‌ترین امور اعتقادی است قبول نکردید و راه عذر منقطع و منشأ شرک شما از روی هواهای نفسانی و عداوت با انبیا و صلحا و علما و ممنوع شدن از فسق و فجور و آزادی در امور و اغوای شیاطین و مبلّغین سوء بود؛ بلکه اگر واقعاً از روی قصور نه از روی

تقصیر باشد، خداوند عذاب نمی‌کند (طیب، ۱۳۷۸: ۲۸/۶).

لاهیجی معتقد است علت این اخذ میثاق، حجت بر بنی آدم است تا بدانند پروردگار عالم آنان را بر فطرت توحید و اسلام خلق کرده است. چنان که عبدالله بن سنان از امام صادق (ع)، سؤال کرد که:

«مراد از فطرت در قول خدای تعالی که فرمود: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چه چیز است؟ امام فرمود: مراد فطرت توحید و اسلام است که خداوند بنی آدم را بر فطرت توحید ایجاد کرد و در آن روز مؤمن و کافر بر این فطرت خلق شدند» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۱۲۷/۲).

ابن کواء در حضور امیرالمؤمنین (ع)، عرض کرد:

«آیا خداوند پیش از موسی با کسی از فرزندان آدم تکلم کرده است؟ آن حضرت فرمود: خداوند با تمام خلائق اعم از مؤمن و کافر سخن گفته است؟ این فرمایش بر ابن کواء گران آمد و نفهمید. گفت: چگونه با خلائق تکلم کرد؟ حضرت فرمود: آیا قرآن نخوانده‌ای که به پیامبر (ص)، خطاب می‌کند و می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» مردم کلام خدا را شنیدند و جواب دادند و در عالم ذر اقرار به ربوبیت و اطاعت خدا و رسول و ما ائمه کردند و سپس فرشتگان گواه و شاهد بر آن شدند و گفتند: ای فرزندان آدم، ما گواه شما باشیم در روز قیامت تا نگویید ما غفلت کردیم و چنین اقراری نکرده‌ایم» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۸۳/۱۵).

دیدگاه باطنی و شمول آن

بر اساس دیدگاه باطنی تفسیر تحت‌اللفظی ظاهری آیه میثاق مردود است و باید به یک معنای باطنی و حقیقی رسید. دیدگاه باطنی مشتمل بر دو نظریه به این شرح است:

نظریه کلامی: در این دیدگاه منظور از اخذ ذریه آفرینش تدریجی فرزندان آدم در طول زمان تا پایان جهان است و نیز انتقال فرزندان آدم از پشت پدران به رحم مادران است و

در آنجا به قدرت حق نطفه‌های آنان انعقاد می‌یابد و مراحل تکامل را یکی پس از دیگری طی می‌کنند و کودک متولد می‌شود (حاج سیدجواد، خرمشاهی و فانی، ۱۳۸۰: ۳۰۹/۲).

نظر مفسران درباره نظریه کلامی

طبرسی معتقد است یکی از وجوهی که ذیل این آیه بدان اشاره شده است این است که خداوند اولاد آدم را از صلب پدران به رحم مادران انتقال داد و تدریجاً آن‌ها را به صورت انسانی کامل و عاقل و مکلف درآورد و آثار صنع خود را به آن‌ها نشان داد و آن‌ها را متمکن ساخت که دلایل توحید را بشناسند. تو گویی از آن‌ها شهادت خواست و به آن‌ها گفت: آیا من خدای شما نیستم؟ آن‌ها نیز تصدیق کردند. بنابراین معنای شاهد گرفتن آن‌ها این است که خداوند از راه آفرینش، توحید خود را فهمانید؛ زیرا در عقول آن‌ها دلایلی قرار دارد که اثبات یکتایی خدا می‌کند و در وجود آن‌ها و غیر آن‌ها شگفتی‌هایی خلق کرده که برای آن‌ها جای تردید و ابهامی باقی نگذارد.

بدین ترتیب درست مثل این است که خداوند با این آیات و دلایل، آن‌ها را به یگانگی خود گواه گرفته باشد و طوری مطلب را واضح و بدیهی بیان کرده که گویی آنان زبان به اعتراف و اقرار گشوده‌اند. گرچه حقیقتاً شهادت و اعترافی نبوده است. نظیر این آیه که خداوند می‌فرماید:

«فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت/۱۱)؛ «به

آسمان و زمین گفت: به رغبت یا کراهت بیایید. گفتند: به رغبت آمدیم».

و نیز:

«شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ» (توبه/۱۷)؛ «کفار به کفر خویش گواهی

می‌دهند».

در حالی که به زبان چنین اعترافی ندارند لکن عملی از آنها ظاهر شده که در اثبات کفر آن‌ها صراحت داشته، گویی که اعتراف کرده‌اند. در محاورات مردم نیز با آن روبرو هستیم؛ مانند این که انسان می‌گوید:

«اعضا و اندام من به نعمت گواهی می‌دهند» (فیض کاشانی، ۱۴۱۶: ۲/۲۵۱).

عَلَّامَه طباطبایی در مورد این نظریه کلامی می‌گوید:

«اخذ چیزی از چیز دیگر مستلزم این است که اولی جدا از دومی باشد و اخذ و جدایی معنا و انواع مختلفی دارد و نمی‌توان نوع آن را فهمید مگر این که بیان زائدی در کلام باشد. به همین جهت در آیه مورد بحث خداوند تعالی پس از جمله «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» که تنها جدایی مأخوذه را می‌رساند، جمله «ومن ظهورهم» را اضافه کرده تا بر نوع جدایی آن دو دلالت کند و این که این نوع جدایی اخذ مقداری از ماده بود؛ به طوری که چیزی از صورت مابقی ماده ناقص نشده و نیز استقلال و تمامیت خود را از دست نداده است و پس از اخذ، آن مقدار مأخوذ را هم موجودی مستقل و تمام عیار از نوع مأخوذه کرده است. فرزند را از پشت پدر و مادر گرفته و آن را که تاکنون جزیی از پدر و مادر بوده موجودی مستقل و انسانی تمام عیار گردانیده و از پشت این، فرزند دیگری اخذ کرده است تا آنجا که اخذ تمام می‌شود. این مفادی است که از جمله «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ» فهمیده می‌شود.

عَلَّامَه می‌گوید:

«عالم ذر یک نشأت انسانی است که سابق بر نشأت دنیایی اوست که خداوند در آن نشأت بین افراد بشر تفرقه و تمایز قرار داده و هر یک را به نفس خویش گواه گرفته است. عَلَّامَه تقدّم عالم ذر را بر این عالم تقدّم زمانی نمی‌داند (مانند کسانی که قائل به تقدّم زمانی آن هستند)، بلکه می‌گوید نشأتی است که بر حسب زمان هیچ جدایی از نشأت دنیا ندارد و سابقتی که بر آن دارد، سابقتی است که کُن بر فیکون دارد. و اگر عالم ذر را به حالت وجود انسانی در نشأت دنیا تفسیر کنیم (مانند منکرین عالم ذر)، این کلام مخالف با جمله «و اذ اخذ ربک...» است؛ زیرا مستلزم این است که اشهداد را مجازاً حمل بر تعریف کنیم و نیز سؤال «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» را

حمل بر زبان حال کنیم. حال آن که چنین نیست و این گفت و شنود مربوط به نشأت دنیا نیست بلکه ظرف آن سابق بر ظرف دنیاست و اشهاد نیز معنای حقیقی‌اش داده شده است و خطاب هم، خطاب حقیقی است و زبان حال نیست و اگر فرض کنیم خداوند اشهاد و اخذ میثاق را در آن نشأت به طور کلی ترک می‌کرد لازمه‌اش این بود که احدی از افراد ذرّیه در این نشأت به خدای تعالی معرفت پیدا نکنند» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۵۱/۸).

طبرسی می‌فرماید:

«معنای اخذ ذرّیه از پشت فرزندان آدم بیرون کردن آن‌ها از صلب فرزندان آدم است و قول خدای تعالی که می‌فرماید: «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»، از باب تمثیل است و معنای آن این است که خداوند برای آن‌ها دلیل نهایی بر خداوندی‌اش اقامه کرده و عقل‌های ایشان که خداوند در وجود آن‌ها نهاده و تمیزدهنده هدایت و گمراهی‌اند بر آن گواهند. بنابراین گویا خداوند آنان را بر خودشان گواه گرفته است و از آن‌ها اقرار به ربوبیت خود گرفته است». (طبرسی، ۱۳۷۷: ۴۱۹/۲).

شیخ مفید نظر خویش را چنین بیان داشته:

«خداوند در اصلاّب مردان نطفه‌هایی را که ذرّیه را از آن‌ها به واسطه وسایل طبیعی خلق کرد، به ودیعه گذاشت. البته بر اساس قوانین خلق و ایجاد. اما در مورد اشهاد که آیا دسته جمعی و یک دفعه بود و یا این که تدریجاً و بر اساس سنت طبیعی خلق در خارج کردن فرزندان از صلب پدران، شیخ مفید احتمال اول را رد کرده و احتمال دوم را پذیرفته است؛ زیرا ظاهر این است که خارج کردن ذرّیه از ظهور بر سبیل کنایه وارد شده است. کنایه از یک عملیات خلق و ایجاد فعلی؛ همان طور که در آیاتی از خلق مردم به صورت دسته جمعی بحث می‌کند بدون این که طریقه تدریجی خلق را بیان کند. بنابراین منظور از اشهاد این است که خداوند در طی عملیات خلق دلایل و

براهین بر وجود خود و توحیدش را به ودیعه گذاشته است. فطرت، نیاز به خدا را در هر چیزی احساس می‌کند. پس انسان اعتقاد پیدا می‌کند که اگر دور از خدا باشد، نه مالک وجود خود است و نه مالک استمرار آن. پس وجود انسان یک وجود مرتبط با خداست و در هر لحظه از زندگی خود همواره به وحدانیت خداوند اعتراف دارد؛ البته اگر در مسیر طبیعی زندگی با سوء اختیار خارج نشود. «قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»؛ یعنی این که تو خدای مایی و جز تو پروردگاری نیست و زندگی از توست و استمرار ما نیز از جانب تو است». (شیخ مفید، ۱۴۲۴: ۲۸۳/۱۰).

نظریه عرفانی

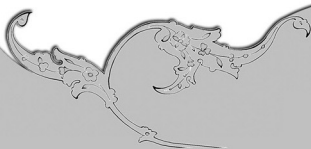
در نظریه عرفانی، پیمان الست را پیمان با ارواح دانسته‌اند. به این معنا که روان‌ها قدیم و ازلی و ارواح پیش از پیکرها آفریده شده‌اند و تکیه آن‌ها نیز بر این سخن پیامبر ﷺ است که می‌فرماید:

۸۴

«خداوند ارواح را از هزاران سال پیش از اجساد آفریده است. عقیده آنان این است که خدای تعالی در روز ازل با ارواح آدمیان پیمان بست و مخاطب «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» ارواح بوده‌اند.»

بر اساس این دیدگاه، منظور از اخذ ذریه، آفرینش ارواح انسانی و منظور از «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» تجلی معشوق (خدا) با صفات جمال بر ارواح است. بدین معنا که جلوه‌گر شدن حق تعالی بر ارواح و نمودن حسن و ملاحه خود به آنان به معنای «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» گفتن اوست. «بَلَىٰ شَهِدْنَا» به معنای اشتیاق ارواح نسبت به معشوق و میل کردن آنان به جمال اوست. به این صورت بود که پرسش «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» مطرح شد و پاسخ «بَلَىٰ شَهِدْنَا» گفته آمد و عهد میان عاشق و معشوق (خدا و انسان) بسته شد (حاج سیدجوادی، خرمشاهی و فانی، ۱۳۸۰: ۳۱۲/۲).

لازم به یادآوری است که عالم ذر دارای مراتبی است که عبارت است از:



(الف) مرتبهٔ علیا (مقام ذر اعلی): یعنی همان عالم اعیان ثابت که نشأت میثاق عالم ارواح است.
(ب) مرتبهٔ وسطی: عالم ارواح است که نشأت میثاق عالم مثال است.
(ج) مرتبهٔ سفلی: یعنی عالم مثال که بنیاد عالم حس است.
هر کدام از این مراتب معلول مرتبهٔ بالاتر از خود هستند. ارواح بر اساس بینش عرفانی در مرتبهٔ سفلی، که عالم مثال باشد، به حکم اصل آفرینش و سرشت غیرمادی خود خطاب «اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ»، صفات حق را که در صورت ارواح جلوه‌گر شده بود پاسخ گفتند (فرغانی، ۱۳۷۹: ۳۸).

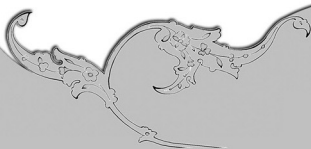
نتیجه

با توجه به آنچه در این نوشتار گذشت، روایات معصومین واقع شدن عهد اُست را تأیید کرده و جزئیاتی مانند خروج ذریهٔ آدم در عالم ذر و پیمان گرفتن از آنان توسط خداوند بر ربوبیت و نبوت و امامت را کاملاً تأیید می‌کند. همچنین زمان و مکان گرفتن این عهد مشخص و در اصل این عهد هیچ شکی وجود ندارد.

چنان که اشاره شد گروهی بر این عقیده‌اند که آیهٔ اَلْسْتُ، جنبهٔ تمثیل دارد و تنها سیر طبیعی خلقت را بیان می‌کند و عقل انسان با مشاهدهٔ آثار صنع خدا به ربوبیت او پی می‌برد و گروهی دیگر قائل به گرفتن پیمان از ارواح بشر در عالم مثال (عالم ذر) هستند. شاید بتوان از برخی روایات جنبهٔ پیمان از ارواح و تمثیل را اراده کرد؛ اما با دقت در بیشتر روایات درمی‌یابیم که ارادهٔ ظاهر مورد نظر است.

معتقدین به دیدگاه باطنی با توجه به این قسمت آیه، تدریجی بودن خلقت را استنباط کرده‌اند. در عالم ذر، خداوند ذریه را به نحو طولی از صلب آدم و از صلب پدران خارج کرده است و از آنان پیمان گرفته است و اگر عالمی به نام عالم ذر وجود نداشت، روایات مختلف به آن اشاره نمی‌کردند. از طرفی مخلوقات خدا، در آن عالم ذی‌شعور بودند و خطاب خداوند را می‌شنیدند که قادر به پاسخ (بلی) بوده‌اند و در واقع خداوند، اسباب معرفت را در آن‌ها خلق کرده بود و همه از روی اختیار پاسخ داده‌اند.

آنچه در مورد تفسیر این آیه معقول به نظر می‌رسد این است که دو جنبه ظاهری و باطنی را جمع کرده و هر دو را قبول کنیم. جنبه اول (دیدگاه ظاهری) از این لحاظ که در آن عالم (عالم ذر و سابق بر این دنیا باشد) ما ندای پروردگار را شنیده‌ایم و به آن لبیک گفته‌ایم و نبوت و امامت را نیز پذیرفته‌ایم. آنگاه به صلب آدم برگشته و آن موقف را فراموش کرده‌ایم و به تدریج به دنیا آمده و از روی آثار صنع باز خداوند را شناخته و به واسطه رسولانش به او دوباره لبیک گفته‌ایم. البته فراموشی برای مخلوقات، طبیعی است؛ چرا که ما گاهی اوقات بسیاری از مسائل را فراموش می‌کنیم ولی با یک یادآوری محکم و متقن دوباره به یاد می‌آوریم. ما نیز موقف عهد الست را فراموش کرده‌ایم. اما با یادآوری محکم اولیا و انبیا که برهان آنان مبتنی بر اعجاز است، آن را به یاد می‌آوریم.



کتابنامه

- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد. (۱۳۳۷). شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- _____ (۱۳۷۵). جلوه تاریخ، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ابن منظور، محمد بن مکرک. (۱۴۱۴). لسان العرب، بیروت: صادر.
- بحرانی، سیدهاشم. (۱۴۱۵). البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: مؤسسه البعثه.
- بروجرودی، سید محمدابراهیم. (۱۳۴۱). تفسیر جامع، تهران: صدرا.
- جمشیدیان، نیره و سوسن آل رسول. (۱۳۸۹). «خلود و جاودانگی در بهشت و جهنم از منظر قرآن کریم»، فصلنامه علمی - پژوهشی فلک دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، س اول، ش ۳.
- حاج سیدجوادی، احمدصدر؛ بهاءالدین خرمشاهی و کامران فانی. (۱۳۸۰). دایرة المعارف تشیع، تهران: شهید سعید مجتبی.
- حجازی، فخرالدین؛ محمدحسین فریدنی و علی مشکینی. (۱۳۶۳). یادنامه دومین کنگره نهج البلاغه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بنیاد نهج البلاغه.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹). وسائل الشیعه، قم: رضی.
- حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی. (۱۴۰۹). تأویل الآیات الظاهره، قم: نشر اسلامی.
- خرّمشاهی، بهاءالدین. (۱۳۷۷). دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران: دوستان - ناهید.
- دهخدا، علی اکبر. (بی تا). لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- رازی، ابوالفتح رازی. (۱۴۰۸). تفسیر روض الجنان و روح الجنان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- راغب الاصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن، دمشق، بیروت: دارالعلم، دارالشامیه.
- شریف لاهیجی، بهاءالدین محمد بن علی. (۱۳۷۳). تفسیر شریف لاهیجی، تهران: داد.
- صدوق، محمد بن علی. (بی تا). علل الشرایع، قم: مکتبه الدواری.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: نشر اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع، مشهد: بنیاد پژوهش - های آستان قدس رضوی.
- طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: اسلام.
- عروسی هویزی، عبد علی بن محمد. (۱۴۱۵). تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰). تفسیر عیاشی، تهران: چاپخانه علمیه.
- فرغانی، معیدالدین سعید. (۱۳۷۹). مشارق الداری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فیض کاشانی، ملاحسن. (۱۴۱۶). تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر.
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۷). تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۷). تفسیر قمی، قم: کتاب.
- کاشانی، ملا فتح اله. (۱۳۳۶). تفسیر منهج الصادقین، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). اصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

- _____ (بی تا). فروع کافی، بیروت: دارالاضواء.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴). بحار الانوار، بیروت: الوفاء.
- مفید، محمد بن نعمان. (۱۴۲۴). تفسیر مفید، قم: بوستان کتاب.